

یاس گفتم بدم می آید کسی به موهایم دست بزند

آن وقت تو فقط در جوابم فقط همین را می گویی

برای ناهار صدایم زدم گفت گرسنه نیست بعدش تموم روز از اتاقش صدای آهنگ می اومد اون هم فقط یه آهنگ مون لایت
بتهوون پشت سر هم ، فکر کردم باز هم می خواد تو حال خودش باشه تا آهنگ بسازه

اه این دست های مامان است خوب می شناسمشان شاید دارد موهایم را مرتب می کند مامان حرف بزن می شنوی حرف بزن
مامان نگو به یاس که عذر و بهانه نیاورد بگو این قدر دروغ نگوید بعدش نمی خواهم او کمکت کند لباس بپوشم

اه بیمارستان چرا ؟ یاس تو این قدر راه می روی صدای دمپایی مزخرفتم سرم را برد در ضمن مگر خوابش را ببینی که به مامان
کمک کنی تا به من لباس را بپوشاند همین الان از اتاق برو بیرون

مامان روی دستم نشستی می شود بلند شوی دستم له شد چه قدر تشنه ام کاش آب می دادید

مامان صدایم بزن دستم را بگیر چرا شما دو تا فقط ساکتید صدایم بزنید حمید تا جوابتان را بدهم

چه بیمارستان کثیفی دیگر کلافه شده ام باز این جا هم که روی تخت دراز کشیده ام این مردک کیست چرا دست می زند به سینه هایم
حداقل از سنش خجالت بکشد و پرستار هم بر بر نگاهش می کند چه آدم های منحرفی چرا لباسم را درآورده اند خوب خجالت می
کشم

چه اتاق تنگ و نموری ایست ولی این همه تخت چیده اند هلاک شدم از گرما ، این دکتر هم به جای این که معاینه ام کند بدنم را دست
مالی می کند

مامان و یاس هم جلوی در ایستاده اند هنوز دارند حرف می زنند یاس به مامان می گوید می ترسم بریم بیمارستان علانمش مثبت
نباشه اون وقت آلوده به ویروس می شه یک کم صبر کنیم شاید به هوش بیاد فکر کنم سر این آخرین کارش اصلا دو روزه خوابیده

مامان به دکتر می گوید معاینه اش کردین چرا این قدر طولش می دین اخه براش یعنی دخترم ناهار پختم می ترسم ته بگیره

یاس می گوید مگه به شما نگفت که داریم از هم جدا می شیم حمید اصلا خیلی چیزا رو بروز نمی ده تقصیر من چیه

یه من دستگاه وصل کردند حالا یکی یکی تخت های بغلی یم پر شده از آدم هایی مثل خودم که با دستگاه نفس می کشند می خواهم به
زن تخت بغلی بگویم که شوهرش را سفت بچسبد و نگذارد برود این دکتر مریض است یکی یکی دکمه هایش را باز می کند بعدش
می گوید بر روی تخت برایش جا باز کنی تا کنارت دراز بکشد

شوهر زن تخت بغلی احمق نوازده تازه به دنیا آمده شان را به من سپرد خنده اش با آن سبیل قصابی اش دلم را بهم می زند و من به
پشت سرم اشاره می کنم همه دور تخت زنت ایستاده اند و عمل شنیع دکتر و زنت را می بیند آن وقت تو می گویی به بچه ات شیر
بدهم

طفلی آن قدر گریه کرده که صدایش در نمی آید به آغوش می گیرمش بی پدر و مادر هنوز از شکم مادرش بیرون نیامده می داند
چه طور سینه ام را مک بزند به مرد با آن بازوهای کلفتش می گویم مزاحم من موقع شیر دادن نشو

پرستار هم قه قه می خندد با لشت زیر سرم را مرتب می کند و می گوید حواست باشه بچه مریضیت رو نگیره چه روزی داشتیم تا
عصر همه تون مرخص می شین چون دکتر واکسن و ویروس رو پیدا کرده

خنده ام می گیرد می خواهم یکی بزنم زیر گوش پرستار که این قدر عادی نگاه می کند که دکتر با زیر شلواری چهار خانه و رکابی
در بخش زنان و زایمان رژه می رود اما گوش نیز می کنم تا بفهمم مامان به یاس چه می گوید

مامان می گوید یاس ما دوتایی نمی تونیم ببریمش قربونش برم هیکیله از یکی از همسایه ها کمک بگیر این قدر هم زق زق نکن باید
به خودمون مسلط باشیم خداروشکر هنوز نفس می کشه گرمای نفسش رو احساس می کنم

یعنی این یاس الان بالای سرم ایستاده و دکمه های پیراهنم را بسته تازه گریه هم می کند فکر کنم چند بار جیغ کشید اما کسی نیامد
نمی دانم بعد از چند وقت صدای مامان را از هال شنیدم که می گفت چرا زودتر زنگ نزدی مثلا زنتی الان باید بفهمی بیدار نمی شه

گفت و گو با خود

باید اصرار می کردم که زنگ نزنند چرا باید مزاحم مامان شود ولی گوش یاس به این حرف ها بدهکار نیست لابد قبل از این که مامان گوشی را بردارد هی داد می کشید تو از بس به این مزخرف ها شب تا صبح گوش دادی دیوونه شدی

اه دستگاه را از من جدا کرده اند عوضی ها دارم خفه می شوم با این حال بالشت را هم روی صورتم می گذارید و فشار می دهید

هیچ جا را نمی بینم توی سیاهی گم شده ام لابد نمی خواهم چشم هایم را باز کنم شاید هم چراغ را خاموش کردند یک چیزی را روی زمین می کشند توی بیمارستان که بودم یکی مثل پر بلندم کرد مرا آن قدر محکم به آغوش کشیده بود که جای دنده های قفسه سینه اش را بر صورتم باید مانده باشد و صدای نامنظم ضربان قلبش را می شنیدم

بوی تنش آشنا بود شاید هم بابا بود کمی خجالتم گرفت خواستم بپرسم بابا تویی تو دیسک کمر داری این جا ویلچر دارند راستی من هنوز نمی توانم نفس بکشم دارم خفه می شوم بگو دستگاه را هم بیاورند

یاس ، خدارو شکر کی رحم کرد به دادمون رسید

اه چنندش این صدای خنده ی مرد طبقه دوم است بگمانم یادش رفته که باید سر ماه به زنش مهریه بدهد خوشی زده زیر دلش

یاس تو که می گفתי این مردک مثل گفتار بی رحم است چرا حالا پاچه خواری اش را می کنی

وای نه مامان تو داری گریه می کنی بیا مثل بچگی ام موهایت را ببافم و منتظر بابا باشیم که برگردد

مامان باز این زر مفت زد به این مردک اتباطی ندارد که تب ندارم و راحت بلندم کرده

اوه داشتم با مامان حرف می زدم آی مردک چرا وسط حرفم پریدی ده هنوز حرف می زنی خوب بیمارستان جای سوزن انداختن نباشد به من و تو چه مربوط

بابا کاش به مامان و یاس هم می گفתי داری مرخصم می کنی این دکتر روانی بود هر من زجه زدم که دست مالی ام نکند مگر می شنید لا مصب همین طوری ناله می کرد و حض می برد

یاس چرا صدایش می لرزد

فکر کردم به من می گویی اه چشم هاش رو باز کرد حمید حرف بزن خوبی

چرا می زنی توی صورتم و کمی یواش تر دستتاز سنگین است پدرم در آمد من اصلا چشم هایم را باز نکردم که حالا نبندم

بابا بگذار ببینمت همین جوری مثل بچه مرا چسباندی به سینه ات که چه شود پس کی می رسیم تو فقط می گویی الان می رسیم راستی کجا می رویم دارم خفه می شوم چشم هایم سیاهی رفته ضعف دارم مامان گفت برایم ناهار پخته ، فکر کنم هنوز حالم بد است حالت تهوع دارم ممکن است بالا بیاورم روی لباس

مامان داری با کی حرف می زنی با یاس که حواسش با مرد همسایه پرت است این یاس از بالا آوردن من حالش بهم می خورد به مردک می گوید تو هم حواس با گوشی پرت است و می گویی نمی دونم شاید حمید رفته باشه توی حالت اغما چشمش رو باز کرده اما هیچ حالتی نداره دکتر هم اومد بالا سرش ، نه بچه ام به نور چراغ قوه واکنش نشون نداد تو کی از خونه باغ می یای؟ اره ماسک زدم آقای سلیمی لطف کرد کمکمون کرد

این جا دیگر چه کوفتی ایست باید خانه باغ باشد بابا زیاد آنجا می رود حالا مرا هم آورده به من لباس مامان را می دهد تا بپوشم خودش هم می رود به سمت یکی از درخت های سپیدار تفنگش را بر می دارد به زنی سیل می زند

عجب لباس مامان دقیقا اندازه است می خواهم موهایم را شانه بزنم اما آینه پیدا نمی کنم حالا این وسط چرا عشم کشیده که خودم را ببینم نمی دانم شاید شبیه مامان شدم

اگر آینه بود به چشم های درشت بادامی ام که با مامان سرمه می زدم بابا با همان زن جر و بحث می کند همش اسم مرا می گوید بابا طلبکار است که چرا آن زن مرا بیشتر دوست دارد و به او ترجیح می دهدش

نکن قلفکم می شود چرا چشم هایم می سوزد این کف پایم هم برای خریدن وقت گیر آورده بالاخره مامان شنید که صدایش می زنم

گفت جان مامان، چرا از این ظهر ماری خوردی که حالا این بلا سرت بیاد ، الهی من به جات کور...

بابا موهایم را به چنگ گرفته و بر روی زمین می کشد می گوید زیاد درد نمی کشی تازه خلاص می شی از این مرضت

از جاده خاکی می رویم سایه های درخت سپیدار به طور موازی روی زمین افتاده اند همچین ردی از خاک و خون را می بینم زنی از میان گرد و خاک به دنبالم می دود و زجه می زند که حمیدم را زنده زنده خاک نکن بیا با این سنگ بزن توی سرش بچه ام ، یه وقت با دستات خفه اش نکنی قبلش بگو چشماتشو ببند

بابا رهایم می کند تا به آن زن که موهایش را بافته کمک کند بلند شود روی زانویش نشسته سنگ را می کوبد به سرش و من با همان دو پای زخمی بلند می شوم که فرار کنم تا پایم گیر می کند به همان سنگ و می افتم زمین بعدش بابا کیسوان زن را می برد با آن مرا به درخت بلوط می بندد

زن هم زانو زده و خاک بر سرش می ریزد جیغ می کشد بعدش آرام می گیرد می گوید بیا به جای کشتنش توی اتاق زندانی یش کن این فلک زده همون جا می مونه یه تریاکی یه چی می دیم پایند خونه شه جایی نره بعدش فقط برای خودمون ساز بزنه و برقصه

بابا سازم را با بیل خورد و خاکشیر می کند باد می پیچد بین سیم های سازم چرا مون لایت می زند انگار بابا گوش هایش را می گیرد بعدش بازویم را می گیرد ناخن هایش در بازویم فرو می روند کمی هم خونی شده اند فکر کنم به جز بیل با دستش هم گورم را کنده

معلوم نیست چرا شکم آن زن بر آمده و سعی می کند با شالش پنهانش کند و سرش را می گذارد بر شانه ی بابا چشم های خیسش را به پیراهن بابا می مالد خوب من کمی حسودی ام می شود که گردن بابا را می بوسد

بابا نرم شده می گذارد فرار کنم اما گورم را نمی بینم و سقوط می کنم در آن انگار گور نیست سیاه چاله بی انتهاست فریاد می کشم صدایم منعکس می شود و آن زن می گوید نگران نباش حمید شاید به دنیا بیایی شاید هم پسر شدی سمرت به سلامت جان مادر